

خاطرات یک مأمور خبر هواپیما



کارتون: محمدعلی رحیمی

بوده است که خورده شده‌اند. سال‌ها خاموش بوده‌اند. سالم و کار نکرده. فقط به خاطر باران‌های موسمی کمی زنگ زده‌اند و داخلش علف‌هرز و جک و جانور رشد کرده است. چندتا مترجم عوض کردم تا بالاخره هوش مصنوعی حرف‌های فروشنده را ترجمه کرد که به جای پول، غذا می‌خواهند. معامله شیرینی بود. در ازای سه‌تا هواپیما، سه کامیون گندم و جو خواستند با چند کارتن فندک و دمپایی. رئیس قبیله گفت یک پورسانتی هم به خودم بدهید، ولی من اصلاً اهل این حرف‌ها نیستم. در نهایت از بس اصرار کردند، قرار شد یک جزیره همان طرف‌ها به نامم کنند. گفتم راضی به زحمتشان نیستم، اگر جزیره متروکه باشد هم قبول است. واقعاً حیف که کسی قدر ما را نمی‌داند؛ مایی که در پشت پرده کارهای مهم مملکت را انجام می‌دهیم و هیچ‌جا اسممان مطرح نمی‌شود و از زحمتانم قدردانی نمی‌شود.

چهارشنبه

کیس اکازیون

رئیس خبر داد که یک جلسه اضطراری دارد و دعانم به خیر بگذرد. بعد از جلسه دوباره زنگ زد و خوش‌خبری داد که با خرید هواپیماهای جدید موافقت شده است. حیف شد آن کیس شکار از چنگم در رفت. دوباره داشتم در اینترنت چرخ می‌زدم تا موارد بهتری پیدا کنم. چشمم افتاد به یک مورد اکازیون، ببینم چه می‌شود.

پنجشنبه

هواپیما در برابر غذا

آن مورد دیروزی اوکی شد. سه‌تا هواپیما توی جنگل‌های آمازون پیدا کرده‌ام. مال چند توریست

شنبه

مای خجالتی

از دست این رسانه‌ها! آدم نمی‌تواند دوتا هواپیما با دل خوش خرید و فروش کند. همه جا را پر کرده‌اند که ما هواپیماهایی خریده‌ایم که چند برابر قیمت اصلی شان بوده‌اند. هرچه هم می‌گوییم نه، باور نمی‌کنند. ما هم مأخوذ به حیا و خجالتی، نمی‌توانیم بیشتر از این اصرار کنیم.

یکشنبه

مگر می‌شود؟

اصلاً ما بد، ما گران‌خر، ما مختلس که هواپیماها را چند برابر قیمت بخریم. مگر چینی‌ها این قدر باهوش هستند که بتوانند به این قیمت به ما هواپیما قالب کنند؟ حالا ما در اداره خرید و فروش هواپیما خیلی سفت نمی‌گیریم، ولی آن‌ها که اهل شل‌گرفتن نیستند. حساب و کتاب دارند. همین را رسانه‌های ما نمی‌فهمند.

روشنه

یک رست کمر بنداشانتیون

امروز داشتم توی دیوار چرخ می‌زدم، یک کیس عالی گیر آوردم. دوتا هواپیماهای کم‌کار، در حد نو، بدون رنگ، سه سال تخفیف بیمه، لاستیک‌ها فابریک، فقط کمک‌فنرهاش می‌زند که باید عوض شود و یک سر قلم باید لکه‌گیری شود. زیر قیمت بازار، با طرف چک و چانه‌هایش را هم زده بودم و راضی شده بود به جای تخفیف یک دست کمر بند ایمنی اضافه بدهد، ولی رئیس گفت فعلاً صلاح نیست هواپیما بخریم. حیف شد.

سه‌شنبه

افتاع افکار عمومی

منشی خبر داد که بالاخره رسانه‌ها قبول کرده‌اند ما هواپیماها را گران نخریده‌ایم. البته تلاش‌های مهندس هم بی‌تأثیر نبود. انصافاً خیلی زحمت کشید تا رسانه‌ها و افکار عمومی را قانع کند. برای شیرینی این خبر خوش، شب دست بچه‌ها را گرفتم و رفتیم باغ حاجی. خیلی خوش گذشت.

صفحه ۴
۱۰ خرداد ۱۴۰۴
شماره ۱۴۱



به صدای میزبان
گوش کنید!

اگر میزبان گفت «بفرمایید همین‌جا»، همان‌جا بنشینید و نپرسید وسط سفره که «آخه اینجا به زیتون نمی‌رسم!» مهمانی اتوبوس واحد نیست که بخواید جلو بنشینید، چون زودتر پیاده می‌شوید!



صندلی
طلائی

اگر وارد مهمانی شده‌اید و هنوز سفره کامل پهن نشده است، لطفاً دنبال بهترین جای دنیا نگردید. آن وسط که به دیس جوچه و پارچ دوغ هم‌زمان دسترسی دارد، طبیعتاً مورد توجه همه است!

آداب مهمانی ای میزبان آرام بران!



فرزانه زینلی
فرهنگ شهروندی